

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جمع‌بندی سیاق چهل و یکم: (از آیه ۲۴۳ تا ۲۵۳)

اولین مطلب به شکل اجمالی از آیه ۲۴۳ تا ۲۴۵ مطرح می‌شود. اجمال داستان این است که «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أَلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ»: هزاران نفر از دیار خود خارج شدند از ترس مرگ. در همین سیاق خدا توضیح می‌دهد که از ترس مرگ فرار کردند چه بود، اخراج شدند از دیارشان؛ در واقع «خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ» به خاطر ترس از قتل بود. لذا به آن گفته می‌شود اخراج. یعنی عملاً تسلیم شدند، شهر را واگذار کردند، گفتند همان بهتر که شهر را از دست بدهیم لااقل جانمان را حفظ کنیم. «فَقَالَ لَهُمْ اللَّهُ مُوتُوا» پس خدا به آنها گفت بمیرید. همین را بعضی اینطور تلقی کردند که یکجا، همه افتادند و مردند! سالها بعد یک پیغمبری از آنجا عبور کرد و دید کلی آدم آنجا مردند، خدایا آنها کی هستند؟ جماعتی هستند که از ترس وبا بیرون آمدند و آمدند به این شهر فکر می‌کردند اینجا وبا نیست، اینجا هم وبا بوده... اینها نگاههای بی مبنا به قرآن کریم است. ما اگر بخواهیم قرآن را با توجه به خودش و آیات خودش معنا کنیم، این مطالب شفاف خواهد بود برای همه ما. پس «فَقَالَ لَهُمْ اللَّهُ مُوتُوا» نه به این معنا است که خدا یکجا کشت. به این معنا است که این جامعه فراری از قتل که از ترس مرگ از قتل فرار کرده بودند، عملاً محکوم به مرگ شدند. در واقع این مرگ غیر از مرگ تک تک آحاد این جامعه است. این مرگ، مرگ حیات معنوی در آن جامعه است. ممکن است کسی اینجا بگوید شما «مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ» را غیر ظاهری معنی کردید. به همین حیات جسم است که انسانها بمیرند و ظاهر «أَحْيَاهُمْ» این است که این انسانها دو مرتبه زنده شوند. قرآن کریم در خصوص حیات و مرگ، بارها و بارها در معنای معنوی آن استفاده کرده است. در همین سوره چند آیه قبل «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ»، قاتل را در قصاص اعدام می‌کنیم، خدا می‌فرماید: «حَيَاةٌ». این حیات اجتماعی است، البته کسی تعبیر ساده‌تری هم می‌تواند بکند و بگوید «فَقَالَ لَهُمْ اللَّهُ مُوتُوا» یعنی درست است که آنها از مرگ به وسیله قتل، فرار کردند ولی از مرگ به دلایل دیگر که فرار نکردند؛ با قتل نمردی، با بیماری چی؟ بالاخره آدم به یک شکلی می‌میرد. اینطور نیست که انسان نمیرد. «فَقَالَ لَهُمْ اللَّهُ مُوتُوا» پس اینها می‌خواستند نمیرند ولی آن هدف بدست نیامد، مرگ سرچایش بود. این تعبیر را هم می‌شود کرد اما «ثُمَّ أَحْيَاهُمْ» که احیاهم تقابل با موتوا قبل خودش دارد، بیشتر معنای اول در ذهن تقویت می‌شود که این مرگ حیات معنوی آنهاست؛ این جامعه مرده است اما این جامعه مرده را روزی خدا احیا کرد: «ثُمَّ أَحْيَاهُمْ». هنوز در این آیه نمی‌دانیم که خدا چطور احیا کرد، «إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ»: خدا آنها را احیا کرد چون ذوفضل بر مردم است. «وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ».

خدا با یک دستور «وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» کد را به ما می‌دهد؛ اگر من آنها را احیا کردم با دستور قتل احیاء کردم. برگشت آنها به فرهنگ قتل، احیای آنها بود پس شما «... وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۲۴۴)» و در راه خدا قتل کنید و بدانید که خدا شنوای عالم است.

«مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا» چه کسی حاضر است به خدا قرض نیکویی بدهد؟ قرض نیکو دادن به خدا ذیل قتال مصداقش چه می‌شود؟ به گذشتن از جان. آیا گذشتن جان در راه خدا، قرض الحسنه است؟ بله، چون خدا این جان را حفظ می‌کند، برکت می‌دهد، توسعه می‌دهد و با یک حیات عالی‌تری، او را در دنیای دیگری محصور می‌کند. «فِيضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً»: چندین برابر می‌کند خدا برای او. یک وسعت روحی، عظمت روحی خدا به او می‌بخشد. بالاخره روح انسانها در میزان عظمت با هم فرق دارد. کسی که جان خود را در راه خدا تقدیم می‌کند، خدا جان او را از او می‌گیرد و بسط می‌دهد: «وَاللَّهُ يَفْبِضُ وَيَبْسُطُ»: خودش آن را بسط می‌دهد. «وَأِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۲۴۵)» و بالاخره یک روز به سوی او برمی‌گردید، روح بسط یافته دومرتبه به جسمت ملحق می‌شود و زندگی اخروی تو آغاز می‌شود. البته «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا» مختص جان هم نیست. چرا؟ چون انفاق فی سبیل الله، احتیاج به مال هم دارد، بالاخره تجهیزات نظامی، سلاح و سپر، آذوقه لشکر، هزینه خانواده‌های لشگریان که در شهر ماندند و امثال اینها تا تامین نباشد، هیچوقت قتال فی سبیل الله برپا نمی‌شود. لذا هم انفاق جان و هم انفاق مال است؛ انفاق مال و جان برای برپا شدن امر قتال.

شرح ماجرا: در زمان حضرت موسی (ع) برای بنی اسرائیل فرهنگ قتال شکل نگرفت. آن مردم حاضر نشدند قتال فی سبیل الله را انجام دهند. سالها بعد از حضرت موسی (ع)، آنها پیغمبری داشتند که به او گفتند: «ابْعَثْ لَنَا مَلِكًا نُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»: دیگر خسته شدیم از این وضعیت. یک فرمانروایی برای ما برانگیز که ما به فرمانروایی او در راه خدا قتال کنیم. آن پیغمبر با توجه به شناختی که از سابقه این جماعت داشت، سوال کرد: «هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا» فکر نمی‌کنید اگر قتال برای شما نوشته شود، قتال نکنید. «عَسَيْتُمْ» یعنی نزدیک است؛ به نظر شما نزدیک نیست که اگر قتال نوشته شد، شما قتال نکنید؟ «قَالُوا» جواب دادند: «وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»: چرا قتال نکنیم؟ چه می‌شود ما را که در راه خدا قتال نکنیم؟ «... مِنْ دِيَارِنَا وَأَبْنَائِنَا» در حالیکه ما از سرزمینمان، از فرزندانمان. معلوم می‌شود در آن خروج هزاران نفری که از شهر داشتند، همه موفق به خروج نشدند. یک جماعتی از آنها هنوز باقی ماندند، فرزندانمان آنجا باقی ماندند قتال برای آنها نوشته شد «فَلَمَّا كُتِبَ...» باز هم پشت کردند جز اندکی از آنها. جالب است این آیه شرح «أَحْيَاهُمْ» است: یعنی یک جامعه‌ای با قیام یک عده قلیل به امر قتال، به حیات رسید. گاهی اوقات همین که در جامعه جریان بیدار و آگاه و پای کار وجود دارد این جامعه گرفتار مرگ معنوی نمی‌شود. کلیت جامعه زنده است.

پیامبر خدا به آنها گفت: «إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا»: من به عنوان اخبار از انتخاب خدا با شما صحبت می‌کنم که خدا طالوت را به عنوان فرمانروا برای شما برانگیخته است. «قَالُوا» اولین نشانه‌های تمرد در آنها پیدا شد؛ «أَتَى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا» از اینجا به بعد نشان می‌دهد «تَوَلَّوْا» چطور اتفاق افتاد و «قَلِيلًا» چطور ماندند. در اولین مرحله اینطور گفتند: «أَتَى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا» چطور طالوت؟ کجا طالوت سزاوار است که فرمانروای ما باشد؟ «وَتَخَنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ» ما سزاوارتر از او هستیم برای فرمانروایی. چرا؟ «وَلَمْ يُوْتِ سَعَةً مِنَ الْمَالِ» به خاطر اینکه طالوت از مال و ثروت، سعه به او داده نشده، جزء اشراف نیست، «قَالَ»: آن پیامبر گفت: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ» خدا او را برای شما برگزیده، «وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ»: سعه در علم و جسم دارد. فرمانروایی سعه مالی نمی‌خواهد، لازم نیست ثروتمند باشد. او باید علم کافی و توانمندی جسمی کافی را داشته باشد برای تصدی فرمانروایی و این دوتا

را دارد. «وَاللَّهُ يُؤْتِي مَلَكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»: خدا ملکش را به هر که بخواهد می‌دهد و خدا واسع علیم است. از معیارها صحبت شد.

پیامبر یک معجزه آشکاری هم به عنوان شاهی بر اثبات حقانیت او برایشان آورد. آن چی بود؟ آیه و نشانه فرمانروایی او این است که تابوت سراغ شما بیاید در حالیکه مایه آرامشی از جانب پروردگارتان برای شما باشد. آثاری از ماترک آل موسی و آل هارون در این تابوت وجود داشته باشد و این تابوت را ملائکه حمل کنند. این تابوت همان تابوتی است، که حضرت موسی علیه السلام را، مادر ایشان در آن تابوت قرار داد، و در رود نیل رها کرد. و بعد هم، در سال‌های بعد، بعد از تخلصاتی که قوم بنی اسرائیل انجام دادند، این تابوت از آنها گرفته شد، دیگر دستشان به این تابوت نرسید، و اینجا که اینها می‌خواهند باز هم آن اقتدار از دست رفته، آن حیات معنوی از دست رفته را، به دست بیاورند، یک بار دیگر برگشتن این تابوت بین این جماعت، نشانه‌ای است از رو کردن دوباره خدا به این جماعت.

«فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ» وقتی که طالوت جنود را، لشکریان را حرکت داد، «قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ» گفت که خدا می‌خواهد امتحان تان کند با یک نهی، به یک نهر آبی رسیدند، «فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي» هر کس از این نهر بنوشد، از من نیست، حق نوشیدن ندارید. «وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي»، «إِلَّا مَنْ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ» الا اینکه در حد یک کف دست، حالا ممکن است بعضی‌ها در آن حد، مثلاً ایمان محکم و قوی نداشته باشند، که اصلاً آبی از این نهر ننوشند، معلوم است که تشنه هم بودند حسابی، چرا، به خاطر اینکه امتحان است دیگر، حسابی تشنه هم هستند «فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ» آن «إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ» اینجا معلوم شد، «تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ» (۲۴۶) از قتال اعتراض کردند، جز قلیلی، این شرح آن اعراض از آن قتال است، که جز قلیلی بقیه دیگر در این امتحان باختند. اولش که بهانه‌گیری سر انتخاب طالوت داشتند، حالا آن را خدا حل کرد، با آن تابوت، عملاً در این امتحان مردود شدند، وقتی که از آن نهر عبور کردند، او و مومنانی که با او بودند. همه عبور کردند، اما چرا خدا می‌فرماید: «فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ»، به خاطر اینکه در حقیقت اینها عبور کردند، از این آزمون نهر، در حقیقت او و مومنانی که با او بودند، عبور کردند و بقیه درست است از نهر رد شدند، ولی آن معیت با طالوت را، دیگر از دست دادند، «قَالُوا» این جماعت گفتند: «لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ» امروز ما طاقتی در مقابل جالوت و لشکریانش نداریم، «قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا اللَّهِ» کسانی که گمان ملاقات با خدا داشتند، یعنی همان «الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ» این‌ها گفتند: «كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً» پس معلوم است آن اولی‌ها که گفتند: «لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ»، دیدند که آقا جمعیت جالوتی‌ها آنقدر زیاد است، که ما با این جمعیت کم، قدرت ایستادن در مقابل آنها را نخواهیم داشت. اما این جماعتی که در آزمون پیروز شده بودند، مومنان حقیقی بودند، نگران قیامت خود بودند، اینها گفتند که بسیار جمعیت کمی که بر جمعیت کثیر غلبه کرده است «يَاؤُنِ اللَّهِ»، «وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ». «وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ» وقتی خلاصه مبارزه آغاز شد، در مقابل جالوت و جنود او قرار گرفتند، این جماعت مومنین این دعا را کردند: «قَالُوا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا»، «وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ»، خدایا صبر را بر ما فرو ریز، کاسه وجود ما را از صبر پر کن، «وَوَثِّبْتَ أَقْدَامَنَا» و قدم‌های ما را تثبیت کن، «وَأَنْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ» ما را بر قوم کافر نصرت ببخش. «فَهَزَمُوهُمْ يَأْؤُنِ اللَّهِ» آنها را شکست دادند به اذن خدا، همین جماعت اندک، آن جماعت کثیر را شکست دادند «يَاؤُنِ اللَّهِ». «وَقَتَلَ دَاوُودُ جَالُوتَ» در لشکریان طالوت، جوانی بود به نام داوود، داوود جالوت را کشت، «وَقَتَلَ دَاوُودُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ» خدا به خاطر همین شجاعت و همین رشادت و همین افتخاری که داوود آفرید، به او ملک و حکمت را توأمان عطا کرد، که گفتیم در داوود، فرمانروایی و نبوت با هم جمع شد، در

حالی که در مرحله قبل از داوود، فرمانروا طالوت است، نبی کس دیگری است، «وَأَتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ وَلَوْ لَا دَفَعَ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ» فلسفه این جنگ و قتال اصلاً چیست، چرا اصلاً خدا راضی به قتال بین آدم ها می شود؟ خدا می فرماید: قتال برای از بین بردن فساد است که آدم ها ایجاد می کنند. «وَلَوْ لَا دَفَعَ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ» اگر نبود اینکه خدا گروهی از مردم را به واسطه گروه دیگری دفع کند، شر آنها را بخواباند، آن وقت فساد، زمین را می گرفت. «وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ» ببینید قبلاً فرموده بود اینجا «إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ» (۲۴۶) این هم یک کد دیگر از ارتباط است.

«تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ» اینها آیات خدا بود، «تَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ» ما به حق آنها را بر شما تلاوت می کنیم، و ای پیامبر قطعاً تو از مرسلین هستی. یعنی این قصه ها گفته شده است، که امروز مردم تطبیق بدهند با تو، این جریان ها را خواندیم که امروز مردم بدانند.

«تِلْكَ الرُّسُلُ» این مرسلینی که در طول تاریخ بودند و ما نمونه هایی از داستان های آنها را برای شما خواندیم «فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ» برخی از آنها را بر برخی دیگر فضیلت دادیم، «مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ» برخی از اینها کسانی هستند که خدا با آنها صحبت کرده است، «وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ» و بعضی را به درجاتی بر بقیه رفعت بخشیده است، «وَأَتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدْسِ» و ما به عیسی ابن مریم بینات دادیم و او را به روح القدس تایید کردیم، یعنی آخرین پیامبر از سلسله رسل، حضرت عیسی بن مریم بوده است، که او هم تایید با روح القدس شده است. تمام این پیامبران الهی همه در یک سلسله بودند و در دوران همه آنها امر قتال هم وجود داشت، «وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ» و اگر خدا خواسته بود «مَا أَقْتَلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ» اگر بنا بود اینکه قتال نباشد، باید دیگر بعد از حضرت عیسی قتال دیگر جمع می شد، ولی می بینید که باز هم فساد هست، باز هم قتال هست. «وَلَكِنْ اِخْتَلَفُوا» ولیکن مردم اختلاف کردند، «فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ» برخی همیشه مومن شدند، و برخی کافر شدند، باز می شد خدا مثلاً راضی بشود، به اینکه یک عده مومن بشوند، یک عده کافر، ولی به خاطر فساد که کافران ایجاد می کنند، هیچ وقت همچنین امکانی وجود ندارد، لذا «وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَقْتَلُوا» اگر خواسته بود همین مومنان و کافران هم با هم قتال نمی کردند، ولیکن «وَلَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ» ولی خدا هر کار را بخواهد انجام می دهد. این آیه چه می گوید؟ امروز تو پیامبر در ادامه سلسله پیامبران، فرمانده این قتال هستی و باید انجام بشود، این الان به وجود نیامده است در دوران این پیامبران الهی هم بوده است، در دوره حضرت عیسی بینات آمد، علی القاعده دیگر باید بعد از بینات او، اختلاف در خود بنی اسرائیل حداقل برطرف می شد، اما باز هم اختلاف کردند، باز هم قتال در جریان بوده است. بین مومن و کافر همواره قتال در جریان بوده است، اگر خدا می خواست مومن و کافر قتال نمی کردند، ولیکن خدا راضی نشده است به اینکه مومن و کافر با هم همزیستی داشته باشد. تا پایان ۲۵۳ شرح آیه ۲۴۳ است.

سیاق ۴۲، آیات ۲۵۴ تا ۲۶۳، «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۲۵۴)» ای کسانی که ایمان آوردید، انفاق کنید از آنچه روزی شما کردیم، قبل از اینکه بیاید روزی که، بیعی در آن روز، خرید و فروشی در آن روز انجام نمی شود، «وَلَا خُلَّةٌ» و رفاقت و صمیمیتی در آن روز کارگشا و راهگشا نخواهد بود، «وَلَا شَفَاعَةٌ» و شفاعت و پا در میانی ناحقی، به معنی پارتی، در آن روز نخواهد بود، «وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ» کسانی که کافر باشند، خب با توجه به سیاق کافران می شوند، آنهایی که حاضر به انجام

انفاق نباشند، یا اصلاً طرف مومن نباشد از اساس، یا مومنی باشد که به تکلیف انفاق عمل نکند، می‌شود: «وَالْكَافِرُونَ» «وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ» کافرون همان ظالمان هستند. دو آیه قبل با «تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَتْلُوهَا» یا «تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا» اینها لحن جمع بندی و خروج است. یعنی آن داستانی که به عنوان پشتوانه امر قتال مطرح شده بود، جمع شد، با «تِلْكَ الرُّسُلُ» هم باز جمع شد، یعنی این دو تا آیه، آن داستان را جمع بندی کرده است. ممکن است کسی بگوید باشد، این دو تا آیه آن داستان را جمع آوری کرده است، اما این انفاق هم ما می‌دانیم دوقلوی قتال است دیگر، ما می‌توانیم به خاطر همین که در این آیه پایانی «اَفْتَتَلُوا» تکرار شد، «اَفْتَتَلْ» تکرار شد، بگوییم دستوری که به انفاقی که اینجا خدا دارد مطرح می‌کند، به عنوان جفت آن بحث قتال است. چند آیه جلوتر، می‌بینیم که «مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ» (۲۶۱) یعنی آن «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اُنْفِقُوا» که گفت، قرار است به شکل مبسوط در حوزه انفاق در ادامه صحبت بشود، و دیگر دو مرتبه برگشت به قتال فعلاً ما نداریم، پس معلوم می‌کند این بحث «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اُنْفِقُوا» اینجا، سرآغاز دور جدیدی از مباحث در حوزه انفاق است، هر چند که انفاق دوقلوی قتال هم باشد، با این مسئله ای نداریم، بله باشد، اما الان ما بحث مان سر انفاق است، ببینید دیگر «مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ» تا برویم جلوتر، باز هم می‌رسیم «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» هایی که همه در حوزه انفاق صحبت می‌کند، انفاق چه جوری باشد، انفاق را چه جوری باطل نکنیم، انفاق چگونه خالصانه باشد، پس آیه ۲۵۴ را ما سرآغاز سیاق جدید گرفتیم. آیه می‌گوید انفاق کنید، «مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمَ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا خِلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ» یعنی آنچه که پشتوانه اعتقادی هست، برای انفاق فی سبیل الله باور داشتن این حقیقت است، که یک روزی پیش رو داریم، به نام روز قیامت، که وقتی روز قیامت رسید، دیگر آنجا «بَيْعٌ وَ خِلَّةٌ وَ شَفَاعَةٌ» در کار نیست، معامله در کار نیست، هر کس هست و عملش، این تکیه دارد به حقیقت توحید «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» «مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ» چه کسی می‌خواهد بیاید، پیش او شفاعتی بکند، «إِلَّا بِإِذْنِهِ» مگر اینکه خودش مال اوست، «مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ» چه کسی می‌خواهد بیاید، پیش او شفاعتی بکند، «إِلَّا بِإِذْنِهِ» مگر اینکه خودش اذن بدهد، این تصویری که کسی بتواند اراده خدا را با شفاعت بشکند، این تصور وقتی جا دارد که همه کار دست خدا نباشد، الهی غیر از خدا هم باشد، یا لااقل خدا یک وقت‌های چرت بزند، کار را بسپارد دست کس دیگری، چند آیه جلوتر به «مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ» می‌رسیم. مثال می‌زند برای چیزی که قبلاً فرموده، قبلاً پایه این «مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ» کجا بود؟ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اُنْفِقُوا» بود.

آیه ۲۵۶ چطور متصل است؟ «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ» وقتی کار فقط دست خداست پس باید به غیر خدا کفر ورزید، به غیر خدا به این عنوان که مدعی باشد می‌تواند کار خدایی کند، که می‌شود همان شفاعت، همان نقض قانون خدا؛ باید به او کفر ورزید و به خدا ایمان داشت. اگر کسی به خدا ایمان داشت به «بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى» تمسک بسته است. آیه ۲۵۷ هم شرح این است، خدا ولی مؤمنان است و کافران اولیاءشان همان طاغوت است.

از اول «أَلَمْ تَرَ» تا پایان آیه ۲۶۰ محور مباحث هر سه آیه احیاء و اماتة است. ببینید در این آیه بحث احیاء و اماتة بحث اصلی است: ابراهیم گفته «رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ»، آن طرف گفته: «أَنَا أَحْيِي وَأُمِيتُ»؛ در آیه ۲۵۹ این «أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ» و این گونه خدا نشان دارد که چگونه مرده‌ها را بعد از مرگشان زنده می‌کند. در آیه ۲۶۰ «... وَلَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قُلُوبِي» که خدا نشان داد چگونه مرده‌ها را زنده می‌کنم. یعنی هر سه آیه به احیاء پس از مرگ اشاره می‌کند. به یک نگاه عام می‌خواهد

اطلاق اراده خدا را در عالم بفهماند که ادامه بحث قبلی است. اما یک نگاه ساختاری‌تر: جریان شفاعت دست خداست یا دست خدا نیست، این کجا مهم می‌شود؟ ما تا وقتی در این زندگی دنیا هستیم این خیلی بروز و ظهور ندارد، همه داریم زندگی می‌کنیم، چه آنکه کارها را مطلقاً دست خدا می‌بیند، چه آنکه نمی‌بیند؛ چه آنکه فقط خدا را صاحب قانون جزاء می‌داند، چه آنکه برای غیر خدا هم سهمی در جزاء قائل شده است؛ همه داریم با هم زندگی می‌کنیم، اینجا محل بروز و ظهور آن اطلاق اراده پروردگار در جزاء نیست. پس چه زمانی است؟ «مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ» روزش می‌رسد. پس قبول این منطق و مطلب که اطلاق اراده پروردگار در حوزه جزاء، در همه حوزه‌ها، و مشخصاً حوزه جزاء در اینجا قبول این مطلب تابعی است از قبول احیاء پس از مرگ؛ از قبول اینکه مرگ پایان زندگی نیست، حیات دوباره‌ای هست، و اینکه حیات پس از مرگ، جسمانی و روحانی است. جسمت را برمی‌گردانیم، این جسم خاک شده را دومرتبه بازسازی می‌کنیم، این پرنده‌های خرد شده پخش شده در جبال مختلف را دومرتبه بازسازی می‌کنیم. بدانید شما با همین جسمی که الان دارید، با همین جسم محشور می‌شوید و از اول باید جواب پس بدهید، حساب و کتاب پس بدهید یا مجازات و شوید و یا هر چیز دیگر! آن روز به غیر اذن خدا کسی نجات پیدا نمی‌کند. حالا با این نگاه این می‌شود مکمل دوم، یعنی آن پشتوانه اعتقادی که برای انفاق لازم دارد، «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ»، یکی این است که خدا ثابت کند شفاعت از غیر او بر نمی‌آید، این را در آیه الکرسی ثابت کرد که فقط من باید اجازه بدهم؛ یکی این است که ثابت کند حتماً یک حیات پس از مرگی وجود دارد و آن روز است که شفاعت از غیر او بر نمی‌آید، که آدم‌ها بدانند راجع به یک دنیای مثالی شبیهی خواب آلودِ روحی روانی صحبت نمی‌کنیم، همه چیز آماده شده که جزا محقق شود و ابدی است.

لذا این مطلب هم ادامه قبل دیده می‌شود تا اینکه برسیم به «مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ» که این هم بر پایه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا» می‌خواهد آن بحث انفاق را کامل کند.